

# درباره انتشاراتی دونوئل و استیل<sup>۱</sup> ترجمه یلدا نیکتافر

## از زبان پرفارده استیل<sup>۲</sup>

اظهارات برنارد استیل شریک دونوئل و اولین ناشر کتاب «سفر»<sup>۳</sup>

۳۸۳

سال ۱۹۶۹ زمانی که تز دکترای خود را با عنوان ایدئولوژی سلین در دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا آماده می‌کردم، موفق به دیدار دومینیک دورو<sup>۴</sup> شدم. او به نامه‌هایی که من برای نویسندگان هرن<sup>۵</sup> فرستاده بودم پاسخ داده بود. هدفم را برای او توضیح دادم: توصیف گذر از «سفر به انتهای شب»<sup>۶</sup> تا «هیچ و پوچ برای یک کشتار»<sup>۷</sup> و تلاش برای شرح آن. او به تازگی هرن را ترک کرده بود و یا بهتر است بگوئیم هرن به تازگی او را ترک کرده بود. بنابراین بی‌درنگ به من پیشنهاد کرد تا از «دفاتر سلین»<sup>۸</sup> یعنی از انبوه مدارک در هم و برهمی که به سختی به آپارتمانش آورده بود، دیدن کنم. من با پشتکار زیاد تمام تعطیلات سال نو را در آپارتمان او به اندکی نظم دادن در اوراق به هم ریخته، نامه‌ها، طرح مقالات و غیره گذراندم. و با چندین کیلو فتوکپی به کالیفرنیا بازگشتم. از آنجایی که به تازگی مطلب جدیدی در مورد او نوشته نشده بود، احتمالاً این تمام آن چیزی است

1 - Denöel et Steele

2 - Bernard Steele

3 - Voyage

4 - Dominique de Roux

5 - l'Herne

6 - Voyage au bout de la nuit

7 - Bagatelles pour un massacre

8 - Cahiers de Céline

که از مدارک باقی مانده است.

برنارد استیل نامه - مقاله‌ی زیر را در دومین «دفتر سلین»، شماره‌ی پنجم، آورده است. به احتمال زیاد این نامه به دلیل ملاقاتی که گاستون گالیمار<sup>۱</sup> با دونوئل و استیل داشته است از مدارک دیگر جدا شده است.

این ملاقات مربوط به زمانی است که دونوئل با مشکلات مالی رو به رو بود (استیل می‌خواست او را ترک کند) و گروه (ان. ار. اف)<sup>۲</sup> با آگاهی از این موضوع به فکر تصرف قرار داد با سلین افتاده بود.

سال ۱۹۳۲ سلین دست نوشته‌ی «سفر» را برای گالیمار و دونوئل فرستاد. جواب مشروط گالیمار درست بعد از امضای قرارداد با دونوئل و استیل به دستش رسید.

آنقدر گاستون گالیمار از ناکامی در مورد سلین، همانند ناکامی در مورد پروست، متاسف بود که می‌خواست به هر قیمتی او را به چنگ آورد. مرگ غم‌انگیز رویر دونوئل در پایان سال ۱۹۴۴، عاملی حاد و ناگوار بر شرایط این باز پس‌گیری - که در سال ۱۹۵۲ اتفاق افتاد - افزود.

فیلیپ آلمراس<sup>۳</sup>

## آقای عزیز

از اینکه شماره‌ای از مجله‌ی هرن را که به لوئی فردینان سلین<sup>۴</sup> اختصاص دارد برای من فرستادید، متشکرم. احساس می‌کنم که این نشریه اطلاعات زیادی در مورد نویسنده‌ی «سفر به انتهای شب» در اختیار من می‌گذارد؛ احتمالاً باید بدانید که در سال ۱۹۳۷ از شریک قدیمی خود روپرو دونوئل جدا شدم و از آن زمان تا کنون دیگر هیچ وقت سلین را ندیدم.

شما در نهایت لطف برای شماره‌ی دوم هرن که آن نیز به سلین اختصاص دارد، از من مقاله‌ای خواسته‌اید: خاطراتی در مورد او، در مورد دونوئل، خانه‌ی نشرمان و خود من. این کار بسیار مشکل است. در حقیقت من چیز خاصی برای اضافه کردن به آنچه خوانندگان پیش از این می‌دانستند ندارم، چیزی که بتواند توجه آن‌ها را جلب کند و یا مطلب تازه‌ای از این دوران فاش سازد. دورانی که برای من از خیلی جهات بسیار دردناک بوده است.

زیرا با توجه به تمامی جوانب من برای انتشاراتی بسیار زحمت کشیده بودم. انتشاراتی که با دونوئل و در پی ملاقاتی کاملاً اتفاقی تاسیس کرده بودیم. آیا دوست دارید جزئیات ملاقات را

1 - Gaston Gallimard

2 - NRF

3 - Philippe Alméras

4 - Louis - Ferdinand Céline

بدانید؟ گمان می‌کنم یکشنبه بود، اواخر سال ۱۹۲۹، آن زمان در خیابان دوپون دلوژ<sup>۱</sup> زندگی می‌کردم. صبح آن روز برای گشت کوتاهی از خانه بیرون آمدم. در حین پیاده روی مقابل ویتترین یک کتاب‌فروشی، واقع در خیابان بوردونه<sup>۲</sup>، ایستادم. در کمال تعجب کتاب‌فروشی باز بود؛ وارد شدم و آن موقع بود که روبرو دونوئل را برای اولین بار ملاقات کردم. او با من در مورد اثری که در دست انتشار داشت یعنی «هتل شمالی»<sup>۳</sup> اثر «اوژن دبی»<sup>۴</sup> و در مورد «جایزه‌ی رمان مردمی»<sup>۵</sup> که به آن اعطا شده بود صحبت کرد.

مدتی بود که به تاسیس یک خانه‌ی نشر فکر می‌کردم، اما به سبکی متفاوت. آرزو داشتم که ترجمه‌های نویسندگان معاصر امریکایی و انگلیسی را که فرانسویان تنها با نام آن‌ها را می‌شناختند، منتشر کنم. بعد از بحث‌های زیاد با دونوئل تصمیم گرفتم که پروژه‌ی شخصی خودم را رها کنم و به پروژه‌ای که با یکدیگر طرح‌ریزی کرده بودیم و شاید کمتر جاه‌طلبانه بود بپردازم: چاپ آثار نویسندگان جوان فرانسوی و یا فرانسه‌زبان.

باقی ماجرا را می‌دانید. انتشارات دونوئل و استیل جای خود را به ترامگوت<sup>۶</sup> داد و کتاب‌فروشی به همین نام نیز به علت کمبود مکان برای جا دادن تولیداتمان در سال ۱۹۳۰ به کلیسای کوچکی در خیابان املی<sup>۷</sup> منتقل شد.

جوانانی که نزد ما می‌آمدند به احتمال زیاد با استقبالی که از آثارشان می‌شد بیشتر دلگرم می‌شدند تا با نقدهائی متملقانه. مطمئناً این آثار از لحاظ حرفه‌ای بسیار درخشان بودند اما با اقبال عمومی مواجه نمی‌شدند. کتاب‌ها بسیار بد به فروش می‌رفت.

سپس سلین آمد، «سفر به انتهای شب»، جایزه‌ی «رونودو»<sup>۸</sup>، و به جرات می‌گویم موفقیت. دیگر هیچ شکی نداشتیم که انتشاراتی پیشرفت عظیمی خواهد داشت. اما احتمالاً همه چنین نظری نداشتند.

چند هفته بعد از اعطای جایزه‌ی «رونودو» به رمان «سفر» از دیدن گاستون گالیمار که بدون قرار قبلی به خیابان املی آمده بود دچار حیرت شدیدی شدیم. ورود خود را اعلام کرد، وارد دفترمان شد و بعد از تعارفات معمول روی یک مبل نشست. با مصمم‌ترین لحنی که می‌توان

1 - Dupont des Loges

2 - Bourdonnais

3 - Hotel du Nord

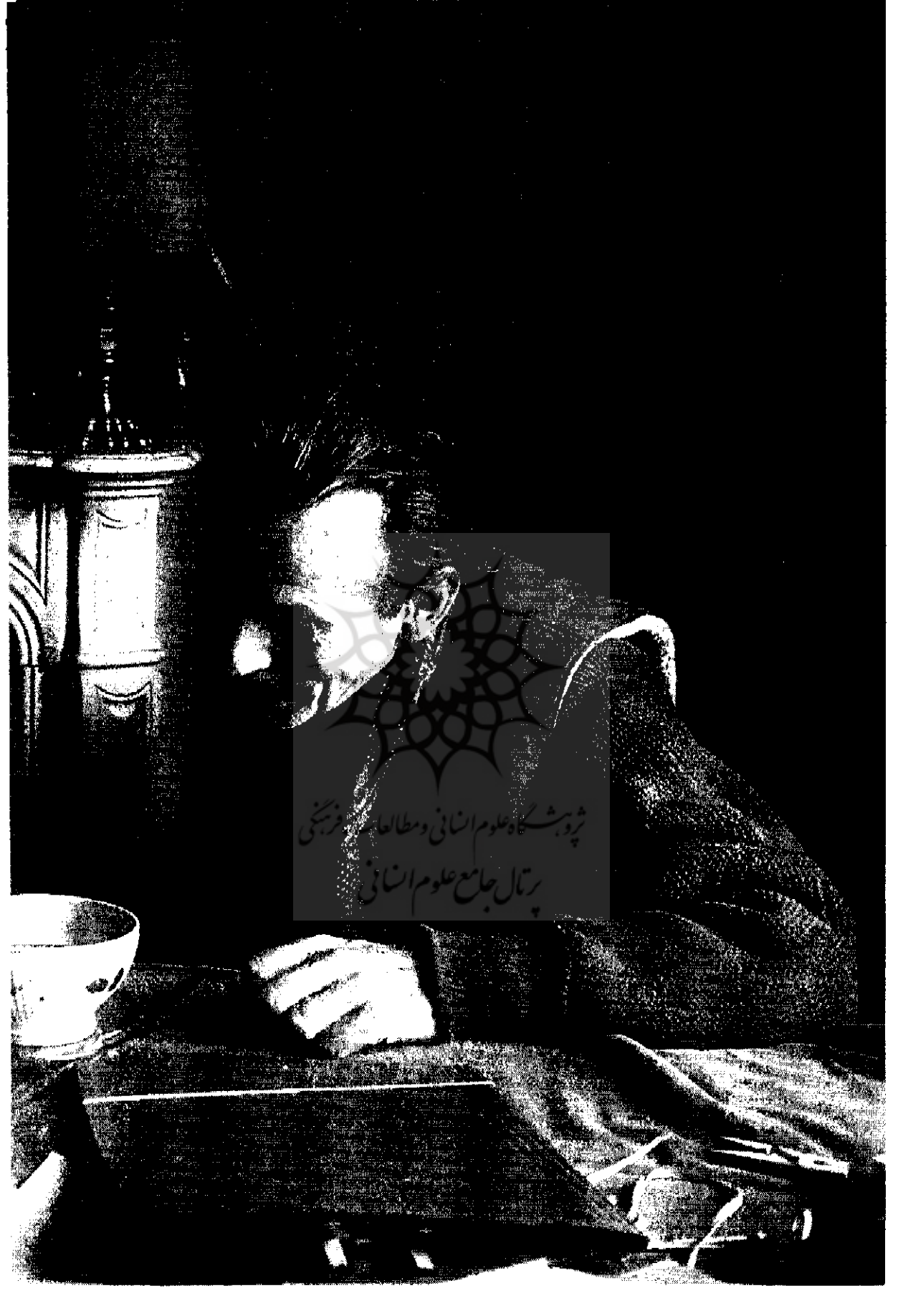
4 - Eugene Dabit

5 - Prix du Roman Populiste

6 - Trois Magots

7 - Amélie

8 - Prix Renaudot



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رسال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

تصور کرد، سخنرانی کوتاهی به این مضمون انجام داد: «آقایان، شما با «سفر به انتهای شب» به موفقیت بزرگی رسیده‌اید، با این حال متأسفانه لوازم ضروری برای بهره‌برداری از این موفقیت را ندارید. پس... قرارداد را به من بفروشید. شما از این بابت بسیار خرسند خواهید شد، هم شما و هم نویسنده؛ زیرا من حاضریم که برای آن مبلغ قابل ملاحظه بپردازم.» بهتی همگانی و در پی آن امتناعی مؤدبانه اما بسیار قاطع. بعد از چند ثانیه سکوت بلند شد، به میز کار ما نزدیک شد و در حالی که با انگشت اشاره ما را تهدید می‌کرد گفت: «بسیار خوب آقایان! حالا که نمی‌خواهید با من کنار بیائید، مطمئن باشید روزی خواهد رسید که من نه تنها این قرارداد را به دست خواهم آورد بلکه انتشاراتی شما را نیز تصاحب خواهم کرد.» شوخی مردی آزرده و عصبانی؟ یا خیالی پیشگویانه که محقق نمی‌شود مگر بعد از جنگ و یا آدم‌کشی؟

در طی سال‌های آتی شهرت انتشاراتی تثبیت شد. اما کمی بعد از اتفاقات ۶ فوریه ۱۹۳۴ من و دونوئل متوجه شدیم که دیگر هیچ تفاهمی با یکدیگر نداریم. دورانی بسیار ناآرام و پریشان بود. ایده‌ها بر یکدیگر منطبق نبودند و به شدت با یکدیگر برخورد می‌کردند. هر چه بیشتر می‌گذشت متوجه می‌شدیم ارزش‌هایی که تاکنون ما را به یکدیگر وابسته نگه داشته‌اند رو به فروپاشی گذاشته‌اند. به احتمال زیاد در زمانی آرام‌تر می‌توانستیم گودالی را که هر روز میان ما عمیق‌تر می‌شد را پر کنیم. اما در چنین اوضاعی واقعاً هیچ شانس برای باز یافتن تفاهمی که تا آن روز میان ما حکم فرما بود نداشتیم. نقش فعالی که دونوئل در هیئت تحریریه و مدیریت هفته‌نامه‌ی سیاسی که آلفرد فابریوک<sup>۱</sup> در صدد انتشار آن بود بر عهده گرفت، برای من اتفاق تعیین‌کننده برای ترک انتشاراتی دونوئل و استیبل و استرداد نامم به دلایل اجتماعی بود.

هر چند مدتی بود که انتشاراتی را ترک کرده بودم اما زمانی که «هیچ و پوچ برای یک کشتار» منتشر شد، نتوانستم از تلفن زدن به دونوئل و ابراز خشم خود اجتناب کنم. خصوصاً با این فکر که این کتاب را انتشاراتی که به تازگی ترک کرده‌ام و یکی از پایه‌گذارانش بودم چاپ کرده است. من مطمئناً نسبت به سلین به عنوان یک نویسنده بالاترین احترام‌ها را قائل بوده و هستم. اما بر عکس به عنوان یک انسان علاقه‌ی کمی را در من برمی‌انگیزاند. در حقیقت یافتن فضیلت در فردی که همواره با تظاهر سعی در همراه کردن معاصرانش در بازی خود دارد بسیار مشکل است. پشت حالات پهلوان پنبه‌ای بد دهن، پر هیاهو و عامی احتمالاً روح کودکی عمیقاً رنجیده پنهان شده که برای محافظت از خود در مقابل خطری ناشناخته سپری ساخته است که از پس آن

می تواند خود را روئین تن ببندارد. اما در نظر من مردی که پیش روی خود داشته با آن کسی که به طور مبهم از خلال بعضی از نوشته هایش و به ویژه از خلال شیفتگی تمام عیار او به فریبندگی باله یا رقص درک می شود تفاوت بسیاری دارد.\* به هر حال رفتارهای او برایم ناخوشایند بودند و سعی می کردم حتی الامکان او را به ندرت ملاقات کنم. بعد از بازگشت او از روسیه روابطمان که پیش از این صمیمی نبود رو به وخامت نهاد. زیرا گمان می کردم به علت تفکرات یهودستیزانه ای که در او به وجود آمده یکی از اولین هدف های او باشم.

در مورد روابطی که می توانست میان دونوئل و سلین وجود داشته باشد، اطلاع درستی نداشتم. گاهی اوقات احساس می کردم که باید به خوبی با هم کنار آمده باشند. در حقیقت ذائقه ای ادبی دونوئل به طور اجتناب ناپذیری به سمت امور شگفت انگیز و غیرعادی کشیده می شد. و این تنها تأثیر سلین می توانست باشد که آثارش کاملاً در دنیائی خیالی واقع شده اند. به علاوه شریک قدیمی من مرد بی نهایت جاه طلبی بود، خصیصه ای که برای سلین نیز جالب توجه بود. گاهی جاه طلبی دونوئل به شکل رفتاری غیر عادی بروز می کرد. روزی به من گفت که آرزو می کند هر چه زودتر یک میلیون بدهی داشته باشد. زیرا در این شرایط است که احساس می کند در پاریس است! از سوی دیگر جنبه ی ستمگر - ستم دیده ی سلین نیز می توانست نوعی گیرائی برای دونوئل که اکثر دوستان نزدیکش به طور کاملاً طبیعی در این دسته بندی قرار می گیرند، داشته باشد. در نهایت این دو مرد هر دو سرکش و هر دو ویرانگر بودند و بی تردید در این زمینه نیز می توانستند بین خودشان سازش برقرار سازند.

کمی بعد از آنکه انتشاراتی را ترک کردم در قسمت جنوب فرانسه اقامت گزیدم. حدود یک سال بعد پیشامد فجیع و تجاوزگرانه ای که می دانید شروع شد. قبل از هجوم آلمان به هلند دونوئل را ملاقات کردم. او تازه وارد ارتش بلژیک شده بود و می خواست قبل از پیوستن به هنگ خود دوباره مرا ببیند. این بار گفتگوئی صادقانه داشتیم و با خاطری خوش از یکدیگر جدا شدیم.

در ژوئن ۱۹۴۰ بلافاصله بعد از «آتش بس موقت»<sup>۱</sup> فرانسه را به مقصد کشورم ترک کردم. روز فاجعه ی «پرل هاربر»<sup>۲</sup> وارد نیروی دریایی امریکا شدم و بعد از پیاده شدن در ساحل آفریقای شمالی خود را در پایگاهی در الجزیره یافتیم. آن زمان بود که از بازگشت دونوئل به پاریس و انتصاب مجدد او در رأس انتشاراتی آگاه شدم.

در طی تابستانی که مرگ او را به همراه داشت به دفعات او را در پاریس ملاقات کردم و افسوس که برای آخرین بار او را زمانی که برای شناسایی جسد همراه با بیوداش و دوستان موريس پر شرون<sup>۱</sup> به بیمارستان رفته بودیم دیدم. فکر می‌کنم بی‌فایده است به شما بگویم که چه اندازه این مرگ ناگوار مرا متأثر ساخت. آن روز پیوندهای بسیاری گسسته و خاطرات زیادی با او به خاک سپرده شد.

اگر به گذشته بازگردیم و به این سال‌ها بنگریم به نظر می‌رسد که من شاهد و تا حدی بازیگر نوعی درام بوده‌ام. در آن روزها ادبیات رمان گونه از دیدگاه فرم به نقطه‌ی اوج خود رسیده و یا حتی از آن گذشته بود. همگی ما به گونه‌ای مبهم احساس می‌کردیم که تجدیدی تمام عیار خود را تحمیل می‌کند. اما ساختارهای قدیمی پا بر جا بودند و با وجود همه چیز همچنان احترام برانگیز.

گویا «روح زمان»<sup>۲</sup> سلین را برای ویرانی خود برگزیده بود. او نیز به کمک باردامو<sup>۳</sup> و فردینان<sup>۴</sup> خود توانست به طرز تحسین برانگیزی از عهده‌ی نقشش برآید. بعد از عبور او میدان پاک بود و دیگر هیچ چیزی نمانده بود. بالاخره امواج جدید<sup>۵</sup> می‌توانستند همه چیز را در هم بشکنند.

آیا کار درستی بود یا نه؟ چه کسی می‌تواند پاسخ دهد؟ اما به نظر من کار ویرانگری که سلین انجام داد لازم و حتی اساسی بود و تمام آینده‌ی ادبی به آن معطوف است. با این حال حیف که ویرانگر قربانی الزاماتی شد که خود یکی از کارآمدترین ابزارهای اجرائی آن بود. اما به حکم سرنوشت باید به کسانی همچون نیچه<sup>۶</sup>، بودلر<sup>۷</sup>، لوترامون<sup>۸</sup> و کامو<sup>۹</sup> نیز ببیندیشیم.

اخیراً اغلب از من می‌پرسند: «اگر به آن دوران باز می‌گشتید آیا آثار سلین را چاپ می‌کردید؟» به نظر من سؤال بیهوده‌ای است. آیا یک مرد می‌تواند دوبار از یک رودخانه بگذرد؟

آقای عزیز این هم تعدادی از خاطرات و تاملات من که در مورد سلین، دونوئل و انتشاراتیمن به ذهنم می‌رسید. شاید به دردتان بخورد. در هر صورت امیدوارم که اینطور باشد. اگر خواستید می‌توانید این نامه‌ی طولانی را همان گونه که هست چاپ کنید. در غیر این صورت به شما اجازه‌ی هر گونه دخل و تصرف در فرم آن را می‌دهم. در مورد محتوا نیز همه چیز عین

1 - Maurice Percheron

2 L'Esprit du temps

3 - Bardamu

4 - Ferdinand

5 Nouvelles Vagues

6 - Nietzsche

7 - Baudelaire

8 - Lautréamont

9 - Camus



واقعیت است و من با کمال میل تمام مسئولیت آن را بر عهده می‌گیرم.  
خواهشمندم صمیمانه‌ترین احساسات مرا پذیرا باشید.

برنارد استیل

آرشیو دومینیگ و ژاکلین دورو<sup>۱</sup>

یادداشت:

\*) شخصیت لویی فردینان سلین به نظر من یک (پرسنا)<sup>۲</sup> در معنای پونگی و (ایدئالی از من)<sup>۳</sup> در معنای توصیف فرویدی است. دتوش<sup>۴</sup> واقعی جای دیگری است. متأسفانه شانس دیگری برای شناختن او نداریم تنها بررسی فشرده‌ی آثارش می‌تواند به ما اجازه بدهد که ایده‌هایی در مورد او بیابیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

1 - Dominique et Jacqueline de Roux

2 - Persona

3 - Un idéal de moi

4 - Destouches



پزشکد علوم  
پستال جامع علوم انسانی